

آنچه در پی می آید ابتدا متن سخنرانی مهندس مهدی بازرگان است در مجلس شورای اسلامی به تاریخ ۱۵ مهرماه ۱۳۶۰. مهندس بازرگان در این نطق پیش از دستور که به "نطق نیمه تمام" شهرت یافت، به اعدام های بی رویه و کشتارهای بی حساب و کتاب اعتراض کرد و خواهان برقراری آرامش شد. سخنرانی او که با شعارهای "مرگ بر بازرگان" عده ای از نمایندگان مکرراً قطع می شد سرانجام به این جمله رسید:

"مصیبت بارتر از همه و حاصل خشونت ها و بی رحمی ها افزوده شدن ناراضی ها و انتقام خواهان و برگشت کنندگان از انقلاب و دین است و حیثیت و حقانیت اسلام که در دنیا لکه دار می کند..."

در همین حین بود که حجت الاسلام خلخالی و شماری دیگر از نمایندگان به تریبون هجوم آوردند و او را به زیر کشیدند. نطق بدین سان نیمه تمام ماند، اما متن کامل آن که قرار بود خوانده شود بعدها در اسناد نهضت آزادی سال ۶۰ منتشر شد. پس از این متن، ۳ مقاله سید محمد خاتمی، سرپرست وقت روزنامه کیهان را در پاسخ به مهندس بازرگان میبییند که به ترتیب در روزنامه کیهان ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ مهرماه ۶۰ آمده است. در آخر پاسخ مهندس بازرگان را به آقای خاتمی ملاحظه می فرمایید.

ناگفته های انقلاب ۵۷

<http://enghelab-57.blogfa.com>

نطق نیمه تمام قبل از دستور مهندس بازرگان در مجلس شورای اسلامی

بسم الله والحمد لله والسلام علیکم

حمد بی پایان برای قادر منان و سپاس فراوان از رزمندگان دلور خودمان با درود رحمت بر شهیدان فداکار که بیش از یکسال در جبهه های جنوب و غرب کشور در برابر دشمن نابکار بزرگترین افتخار را به رهبری امام خمینی برای ملت بیا خواسته ایران فراهم کردند و اخیراً علیرغم گرفتاری های داخلی و دسیسه های خارجی به پیروزی های امیدآفرین نائل شده اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی

الیک لا قتلک انی اخاف الله رب العالمین (۱)

آنچه در چند دقیقه آینده خواهید شنید نه سخنی است سیاستمدارانه و نه لایحه ای دفاعیه، درد دلی است از قلبهای سوخته و استغاثه از جانب کسی که قبول دارید سالهای طولانی از عمر پرفراز و نشیب خود را در آرزوی آزادی و استقلال ملت عزیز ایران و عدالت و اسلام و به جای اختناق و اسارت و جور و کفر به سر برده تلاش ها و توفیقات داشته، محرومیت ها چشیده و در آستانه انقلاب لبیک اجابت به رهبران گفته، صادقانه و فداکارانه همکاری و سپس قبول مسئولیتها بنا به دعوت معظم له کرده است، حالا هم که به آخرین روزهای زندگی رسیده و در اشتیاق لقاءالله است با صبر و سربلندی تهمت ها و تهدیدها را که پاداش انقلابی خدمت و صراحت یا اغوای مغرضین است، تحمل می نماید.

اگر انگیزه ام در سی، چهل سال گذشته مال و مقام و ریا بوده این عرایض را هم به همان حساب بپذیرید و با استماع و سکوت کوتاهی که خواهید داشت بر من منت بگذارید ولی اگر همیشه روی عقیده و وظیفه و لاقبل با حسن نیت عمل می نموده ام حالا هم خارج از آن خط قدم بر نمی دارم و قبلاً از عنایتتان تشکر می نمایم.

بنا به وظیفه نمایندگی مردم تهران و مراجعات و انتظارات جمع کثیری از هموطنان به مصداق فرمان:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رساله و الیه یعصمک من الناس» (۲)، احساس

مسئولیت و رسالتی از جانب بندگان خدا کرده ام و با توکل به پروردگار علیم حکیم مبادرت به رساندن آنچه در زبان و دل و حقوق آنها است می نمایم. امیدوارم در پیامم حق و حقایقی وجود داشته و با خواهران و برادران ایمانی در مجلس و در خارج روبرو کنم که دستور «و ذکر فان الذکر تنفع المؤمنین» (۳) تحقق مطلوب پیدا کند.

این احساس مسئولیت و وظیفه نه تنها در برابر موکلین و هموطنان است بلکه در برابر انقلاب و جمهوری اسلامی ایران که با عشق فراوان سهم ناچیزی در بنیانگذاری و پیروزی اولی و اعلام و استقرار دومی داشته و سوگندی که به حفظ قانون اساسی خورده‌ام نیز می‌باشد. همچنین برای حیثیت و توفیق رهبری انقلاب در به ثمر رساندن صحیح و کامل آن به سود ایران و اسلام.

با کمال تأثر و با توسل به درگاه ذوالجلال باید اقرار کنیم که آتشی هولناک در کشور عزیزمان شعله کشیده، خرمن امت و دولت و دین را مورد تهدید قرار داده، کمتر کسی است که در صدد خاموش کردن آن برآید. بعضی می‌کوشند آتش را فروخته‌تر ساخته بر خرمن طرف مقابل بیندازند ... همه بلعیده می‌شوند، حوزه‌های علمیه از گل‌های سرسبید خود خالی می‌شود که «إذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلماً لا یسدها شیء» (۴)، برادران ارزنده و غیرقابل جیرانی از مسئولین دولتی و لشگری و از سپاه و کمیته به شهادت می‌رسند، به همراه جان‌ها اثاث و دارائی‌ها از بیت‌المال و از ملت به هدر می‌رود، افرادی بی‌گناه در معابر و منازل کشته و معلول می‌شوند و همچنین نونهالان دختر و پسر و کسان وابسته و هوادار یا برکنار که در درگیریهای خیابانی و دادگاههای انقلابی قربانی التقاط و انحراف یا انتقام می‌گردند. نونهالانی که هر چه باشد جگرگوشگان و پرورش‌یافتگان امید این مملکت بوده عاشق‌وار یا دیوانه‌وار، فداکار یا گناهکار در طاس لغزنده‌ای افتاده‌اند.

در حالی که هر طرف گروه مقابل را منافق یا مرتجع و ضد اسلام و عامل امپریالیسم می‌خواند، نه روحانیون ارجمند و مکتبی‌های غیرتمندمان از امریکا وارد شده‌اند و نه جوانان جانباز در خانواده‌های امریکایی زائیده و بزرگ گشته‌اند که بتوان مزدورشان خواند! پس چرا این‌سان ریختن خون یکدیگر را مباح و بلکه واجب می‌شمارند؟! مصیبت‌بارتر از همه و حاصل خشونت‌ها و بی‌رحمی‌ها افزوده شدن ناراضی‌ها و انتقامخواهان و برگشت‌کنندگان از انقلاب و دین است و حیثیت و حقانیت اسلام که در دنیا لکه‌دار می‌شود.

(تا اینجا در جلسه علنی خوانده شد و پس از آن جنجال و حمله بعضی از نمایندگان باعث قطع آن شد).

صمیمانه و خودمانی می‌پرسم آیا ما و شما با هر اختلاف که در سن و سابقه داریم به مبارزه پرداختیم و به رهبری امام به انقلاب برخاستیم که دست آخر سر از جنگ خانگی و برادر و فرزندکشی در آوریم؟ مردم بی‌شمار شهرها و دهات این همه کشته و آواره دادند یا ارتشیان دلاور و سپاهیان جانباز و سایر داوطلبان جان برکف با یک سال شهامت و شهادت ما را به پیروزی نهایی و دفع دشمن خارجی نزدیک کردند که داخله‌مان خراب و سوخته و ماتم‌زده گردد؟ آیا خدا ما را برای چنین برنامه آفریده است؟ آیا اسلام رحمت و وحدت تعلیم ویرانی و وحشت به ما داده است؟! ... خدایا روا مدار که سرنوشتمان چون قوم بنی‌اسرائیل شود که بر خود ستم کرده، راه کبر و شرک و قساوت پیش گرفتند و مستحق تأدیب الهی: «فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم» (۵) گشتند!

نمایندگان محترم متعهد! اگر آنچه هست و آنچه را که می‌شود خوب و درست می‌دانید و در جبین کشتی نور رستگاری تضمین می‌کنید من حرفی ندارم و از گستاخی عذر می‌خواهم ولی مسلماً ز هر طرف که شود کشته سود کفار است و زیان مرگبار برای ایران و اسلام حتی برای جهانیان.

برای بیگانه دشمن آیا شرایطی مطلوب‌تر از این می‌شود که عقده‌های حقارت و استعفای از شخصیت و مسئولیت چنان بر ما مسلط شده باشد که با فراموش کردن اصل قرآنی «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم» (۶) و پشت کردن به کلام پرمعنای علوی «دائنک منک و دوائک فیک» (۷) خود را بیکاره و بی‌تقصیر و خارجی را همه کاره و تنها مقصر بدانیم و آن وقت به جای آن که به تجزیه و تحلیل صحیح جریان‌ها و شور در علل و چاره‌ها بنشینیم و روحیه‌ها و رویه‌ها را از مرام شیطانی به مرام رحمانی تغییر دهیم تلافی ناکامیها را با تهمت و تفرقه و تضعیف خود درآوریم!

آیا فکر کرده‌اید که این درافتادن‌ها و برانداختن‌ها جاده صافکن برای بازگشت مجدد استبداد و استیلای شرق و غرب باشد؟ آنها می‌خواهند از یک طرف عناصر مصمم مقاوم ما یکدیگر را قبلاً نابود کنند و عامه مردم از ناامنی و کشتار و قحطی به ستوه آمده با آغوش باز به استقبال هر کودتاگر خائن قهار بروند.

البته خطاب من به هر دو طرف دعوا است و آنچه می‌جویم نجات مملکت، پیروزی جمهوری اسلامی ایران و اعتلای اسلام است.

همه می‌دانید که همواره و از سالها پیش از پیروزی انقلاب، التقاط و نفاق را از هر کس و هر جا باشد با قاطعیت و روشنی رد کرده، مدافع وفادار اصالت اسلام بوده و هستم و خیلی بی‌خبری و بی‌انصافی می‌خواهد که به یاران طالقانی و مطهری و به دوستان نهضت آزادی نسبت لیبرالیست و سازشکار یا غرب‌زده و امریکایی بدهند! مبارزه مسلحانه و محاربه با جمهوری اسلامی نوپای ایران به جای مبارزه پارلمانی و قانونی را محکوم می‌کنم، ضمن آنکه جلوگیری از آزادی‌های حقه و فقدان امنیت لازم برای مبارزه قانونی را یکی از علل این پیش‌آمدها می‌دانم و به فرض که از راههای مشروع قانونی و امنیت قضایی برای انتقاد و اعتراض و اظهارنظر و به کرسی نشاندن حق محروم باشیم باز هم در عالم برادری ملی و دینی بر طبق سنت و عقیده دیرینه‌ام تأسی بر فرزند صالح پدرمان آدم را که به برادرش می‌گفت: «لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بیاسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین»، بر تجاوز مسلحانه و تلافی‌های ناچارانه یا فرار و تشکیل دولت در کشور بیگانه را که هر چه باشد به نام و به نفع آنها تمام خواهد شد ترجیح می‌دهم.

با فرصت نطق کوتاه قبل از دستور که تنها موضع برای ابراز عقیده‌مان می‌باشد و در طرح اصلی مقصود، فعلاً بحثی راجع به مقصرین و مشکلات و سوءسیاست‌ها و راه‌حل‌ها نمی‌کنم، ضمن آنکه خود را خارج از جمع مسئولین و مقصرین نمی‌شناسم.

از این تربیون از رهبر عالیقدر انقلاب و مراجع عظام، رئیس جمهور، هیئت دولت و نهادهای انقلاب، شورای نگهبان، شورای عالی قضایی و مخصوصاً از برادران و خواهران نمایندگان مجلس و همه گروهها و مردم ایران استمداد می‌کنم که از هر راه که می‌توانند به این بلیه بزرگ پایان دهند و همگی به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قرآن کریم گردن نهند و با توجه به اوضاع بس خطیر و عواقب شومی که هیچ گروهی را در آن سود و پیروزی نخواهد بود به توقف جریان و تجدیدنظر بپردازند که «ان تنصروا الله ینصرکم».

آخر در کجای تاریخ ملتی و دولتی و آئین حقی توانسته است روی اسلحه دوام بیاورد و توسل به خونریزی و تشدید در خشونت و بال روزگارشان نگردیده بدفرجامی ببار نیآورده باشد؟ عدالت غیر از انتقام و تعدی است و سیاست موفق نمی‌تواند خالی از حکمت و تقوی و رحمت باشد.

ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین (۸)
والسلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاته

(۱) مائده ۲۸- اگر تو دست خود را به قتل من بگشایی من دستم را به سوی تو دراز نمی‌کنم که تو را بکشم، من از خدای پروردگار جهانیان بیم دارم

(۲) مائده ۷۱- ای پیغمبر آنچه را که پروردگارت به تو نازل شده است برسان و اگر (چنین) نکردی رسالت خود را انجام نداده‌ای و خداوند تو را از مردم حفاظت می‌کند

(۳) ذاریات ۵۵- و پند ده و بدان که پند و یادآوری به مؤمنین فایده می‌رساند

(۴) چون عالمی بمیرد شکافی در اسلام پدید می‌آید که چیزی قادر به بستن آن نمی‌شود

(۵) بقره ۵۱- علیه یکدیگر جنگ کنید و بکشید، این برای شما نزد آفریدگارتان بهتر است

(۶) رعد ۱۲- همانا که خداوند وضع قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند

(۷) درد و بیماری تو از خودت می‌باشد و درمانت در خودت است

(۸) آل عمران ۱۴۱- پروردگارا گناهان ما و زیاده روی ما را در اداره کارمان بیامرز و قدمهای ما را استوار کن و بر گروه کافران یاریمان نما

مرگ آقای سادات و نطق آقای بازرگان!

«محمد خاتمی»

وقتی خبر مرگ «سادات» و به دنبال آن شور و شادی مردم را در بانگ‌های «الله اکبر» شنیدم، عزیزی درد آشنا که اهل اندیشه و عمل و قلم است، گفت: «امشب برو و یک سرمقاله در این رابطه بنویس» و من که ذهنم از هنگام شنیدن شایعه تا تبدیل آن به خبری مسلم، پراز موضوعات فراوان قابل طرح در این زمینه بود، کاملاً برای پذیرش این پیشنهاد آمادگی داشتم و آن را دنبال کردم ولی درماندم که کدام موضوع را و از چه دیدگاهی بررسی کنم.

خبثت مردی را که خدمتگزار آمریکا و صهیونیسم بود و بزرگ‌ترین خیانت را به همه مستضعفان و به خصوص مسلمانان منطقه کرده است؟ و سرکرده آدمکشان و جنایتکاران، «ریگان» وی را دوست نزدیک خود می‌داند، و مرگ او نفرتش را برمی‌انگیزد و تروریست مشهور و برنده جایزه صلح نوبل!! قتل وی را به دشمنان صلح! نسبت می‌دهد و او را شریک صلح اسرائیل می‌خواند؟

از توطئه‌های خیانت‌آمیزی که این روزها برای منطقه در دست اجرا است و نقشه‌هایی که سلطه‌طلبان و به خصوص شیطان بزرگ در آستین دارند تا به انقلاب اسلامی که همچون

آتشفشان، زندگی پلید انگل‌های وابسته به بیگانه و دشمنان آزادی و استقلال خلق‌های منطقه را تهدید می‌کند و در همه این‌ها، سادات به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مهره‌های آمریکا در معادلات سیاسی، نظامی و اقتصادی امپریالیسم به حساب می‌آید، ضربه بزنند؟

از خشونت ددمنشانه‌ای که رژیم پلیسی فرعون مصر در مقابله با مخالفان به‌جان‌آمده‌اش اعمال کرده است؟ از سرکوب حرکت اسلامی و دستگیری و آزار و جرح و قتل مسلمانان بیدار شده مصری؟ از وضع رقت‌باری که سیاست «جانشین ناصر» در صحنه‌ی بین‌المللی پیدا کرده است؟ از بغضی که به‌هنگام حضور در کنفرانس بین‌المجالس گلویم را می‌فشرد، هنگامی که می‌دیدیم نمایندگان سادات، رویاروی همه آزادیخواهان، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، در کنار اسرائیل، آمریکا، انگلستان، نیوزیلند و... و هم‌نوا با آنان برای تثبیت پایه‌های جنایات آمریکا و هم‌پیمانانش جبهه می‌گیرند و به اصطلاح رأی می‌دهند؟ و به یاد می‌آوردم که اینان از سرزمین «ناصر» آمده‌اند که روز و روزگاری کانون حرکت استقلال‌طلبانه در منطقه حساس خاورمیانه بود و از...؟

نمی‌دانستم چه بنویسم، از کجا آغاز کنم و به کجا ختم. تنوع و فراوانی موضوعات قابل طرح و تحلیل، در کارم گره انداخت و تا دیروقت در اندیشه بودم و بالاخره ناتوانی خود را در تصمیم‌گیری چنین توجیه کردم که: بگذار تا مشخص شود که قتل سادات از سوی کدام جناح و جریان صورت گرفته است و در همان حال می‌دانستم که این توجیه، تنها بهانه‌ای است برای نجات از بلا تکلیفی، چرا که به‌رحال مرگ سادات، صرف‌نظر از عوامل و انگیزه عمل و ماهیت و موضع کسانی که به‌این‌کار دست زده‌اند، به‌خودی خود مسأله‌ای است که مجرد از این عوامل هم می‌توان درباره‌ی آن سخن گفت و خاصه این‌که امروز بر هیچ‌کس پوشیده نیست که مصریان به‌شدت علیه فرعون مستکبر حاکم بر سرزمین و سرنوشتشان برآشفته‌اند و شور اسلامی رهبران و مسلمانان مخالف رژیم در اوج است و امیدوارکننده. تا صبح شد و به مجلس آمدم.

آقای بازرگان به‌عنوان ناطق پیش از دستور، پشت تریبون قرار گرفتند و من چون دیگران منتظر که چه خواهند گفت؟ به‌ویژه آن‌که در این هنگامه وقت را از دیگری قرض کرده بودند. آیا از توطئه‌ی آمریکا و مزدورانش علیه انقلاب اسلامی و تلاش آنان برای نجات صدام سخن می‌گویند؟ از جنایاتی که به‌دست عوامل آمریکا در ایران و علیه مردمی‌ترین انقلاب معاصر صورت می‌گیرد؟ از رسوایی‌های بنی‌صدر و رجوی که اینک به‌بختیار و اویسی ملحق

ند؟ از فاجعه‌های مکرری که به دست عوامل و مزدوران «سیا» و «موساد» در ایران اسلامی آفریده شده است و بهترین چهره‌های متقی و مبارز و مجاهد در میان آتش سوخته‌اند؟ حربه این که در رابطه با شهادت این عزیزان تاکنون از سوی ایشان و همزمانشان، مطلبی حرسنت خشک در حدی که بسیاری از سیاستمداران خارجی و حتی زمامداران وابسته اسلامی سوم علی‌الرسم و به منظور رعایت اصول دیپلماتیک! داده‌اند، صادر نشده است.

از شور و حماسه‌ای که این مردم ایثارگر و فداکار به کوری چشم دشمنان دین و میهن اسلامی در جریان افتخارآفرین انتخاب سومین رئیس‌جمهور از خود نشان دادند و قدردانی از مردم بیدار که خار چشم دشمنانند و ایمانشان سرمایه زوال‌ناپذیر انقلاب اسلامی؟ و از... تا آخره منتظر که به دنبال دعوت‌های مکرر امام برای پیوستن به سبیل خروشان مردم مسلمان و قهرمان شاید تحولی به سوی کمال و اعلام مواضعی تازه به نفع انقلاب اسلامی و مسکمی با توده‌های انبوه که حضورشان در صحنه و پشت سر امام، ایران را به صورت بهترین کانون مبارزه با جهان‌خواران و عوامل ناپاکشان در منطقه و ایران درآورده است. خبری نباید که دریافتیم این انتظار بیهوده است. آقای بازرگان با مقدمه‌ای که جهت اظهار خصومت از سوی ایشان تمهید شده بود، ذکر و یادى از سابقه عقیدتی، آزادی‌خواهی و مبارزی خویش نمودند و به اصل مطلب پرداختند که مثل همیشه عبارت بود از اعتراض به جمهوری اسلامی. در صورت ابراز نگرانی از اوضاع جاری مملکت و دلسوزی نسبت به پیوست انقلاب و اسلام.

سخنان آقای بازرگان به خصوص با اشاره‌ای که به سوابق خویش کردند، مرا از بلا تکلیفی بی‌شیرین بیرون آورد و موضوع مناسب برای سرمقاله در رابطه با مرگ سادات را یافتیم. نوی بازرگان، ضمن تأسف از خون‌هایی که ریخته می‌شود و اثاث و دارایی‌هایی که از دست می‌دهد می‌رود، به دفاع از «جوانان جانبازان»!! و نونهالانی برخاستند که جگرگوشگان مملکت! هستند؛ به همان نظم و نسق که در بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیسم خبری به سویه و بدین ترتیب از کسانی دفاع به عمل می‌آید که خشن‌ترین شکل آشوب را به فرمان دشمنان خائن و فراری خود در متن انقلاب ناب و منحصر به فرد ایران برپا می‌کنند و بهترین نیروی اسلام را از پای درمی‌آورند و کودکان خردسال را در آتش خشم کور خود می‌سوزند و انبوهی از جوانان پاکباز و مؤمن و فداکار را ناجوانمردانه هدف رگبار قرار می‌دهند و هر آن‌کس را که دلش به عشق اسلام و انقلاب اسلامی می‌تپد، شناسایی می‌کنند تا

در موقع مناسب به شهادت برسانند و کوچه و خیابان و بیمارستان و فروشگاه و بنیاد شهید و... را با بمب و نارنجک و کوکتل مولوتف به آتش می‌کشند. و امروز آقای بازرگان برآشفته می‌شوند که حتی چرا به اینان آمریکایی می‌گویند، آن‌هم به داعیه سخنگویی از سوی موکلین و از تربیون مجلس شورای اسلامی که هنوز در آتش سوگ نمایندگان عزیزی می‌سوزد - که به دست همین جوانان پاکباز! و نونهالانی که مایه امید مردمی هستند که آقای بازرگان از سوی آنان سخن می‌گویند - به شهادت رسیده‌اند. حادثه دلخراش انفجار بمب در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که به شهادت ۷۴ تن از عزیزان والا مقام و خدمتگزار اسلام و یار امام و از جمله ۲۷ تن از نمایندگان ارجمند مردم منجر شد، مگر نشانگر اوج وحشیگری این خلق پریدگان نیست؟ و مگر این عمل وحشیانه در حالی صورت نگرفت که دادگاه‌های انقلاب، هنوز قاطعیت لازم را در برابر جریان شوم منافقین محارب از خود نشان نداده بودند؟ همان جریانی که بیشتر نیز دست افرادش به خون زنان و مردان ساده و بی‌آلایش که نه صاحب مقام و منزلتی رسمی بودند، نه در کوران درگیری‌های سیاسی قرار داشتند، آلوده شده بود؟

و آیا در برابر سیل خون و آشوب و ترور، آن‌هم در زمانی که مظلوم‌ترین انقلاب عالم، مورد بی‌رحمانه‌ترین تجاوزات نظامی، اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی است باید دست روی دست گذاشت و دست آدمکشان را در جنایت باز گذاشت؟

چرا چنین عاطفه و احساسی نسبت به این انقلاب مظلوم و رهبر مظلوم‌تر آن و در برابر خون هزاران شهید که جرمی جز دفاع از حقانیت اسلام و تلاش برای نجات مستضعفان را ندارند، ابراز نمی‌شود؟

آقای بازرگان!

بسیاری از کسانی که امروز در همین دادگاه‌های انقلاب (که مورد اعتراض شما نیستند) تنها به خاطر دفاع از اسلام و پاسداری از دست‌آوردهای انقلاب اسلامی، شب و روز زحمت می‌کشند، انسان‌هایی سرشار از عاطفه و رحمتند، اما مسؤولیت اسلامی و تعهد انسانی‌شان و نیز فرمان خدا، آنان را وامی‌دارد که قاطعانه در برابر آدمکشانی که موجودیت انقلاب و جمهوری اسلامی را به خطر انداخته‌اند، بایستند و فساد را از ریشه برکنند.

ما هم دلمان به حال این جوانان که هرچند فریب خورده‌اند، اما امروز دستشان به خون پاکان آلوده است و ابزار تخریب و براندازی نظام، در دست دشمنان آشتی‌ناپذیر اسلام و انسان شده‌اند، می‌سوزد.

ما هم معتقدیم که باید ریشه‌ها را بررسی کرد و با تدبیر یا مسایل برخورد نمود، ولی اگر خواهیم به تحلیل جریاناتی که به این‌جا انجامید بپردازیم، بزرگ‌ترین گناه به‌گردن جریانی خواهد افتاد که از آغاز در سیر طبیعی انقلاب اخلاص کرد و بسیاری از جوانان ساده‌دل را از انقلاب رمانید و آنان را به‌دام رهبران گروهک‌هایی که از آغاز هم معلوم بود بالاخره کارشان به تروریسم خواهد انجامید، افکند.

وقتی که دولت موقت در اثر پینش ناسازگارش با محتوای انقلاب اسلامی و با سوءاستفاده از نام و اعتباری که به برکت اسلام و عنوانی که از رهبر انقلاب گرفته بود، راه آشتی دادن انقلاب به دشمن‌ناپذیر اسلامی با آمریکا را برگزید، وقتی طعن‌ها و لعن‌ها به‌جای این‌که متوجه آمریکا شود، نهادهای انقلابی و جوانان پرشور و دلسوزان به‌حال مستضعفان را هدف قرارداد، وقتی که فریاد برآمد که انقلاب به‌پایان رسیده است و امروز باید با آرامش و متانت!! و منطق دوران‌دیشی! به‌سازندگی بپردازیم و ملاقات با برژینسکی نشان داد که کدام سازندگی و نظمی مورد نظر است، بسیار بودند جوانان پرشور ولی کم‌تجربه و اطلاعاتی که این‌موضوع را با مواضع اصلی انقلاب و رهبری عوضی گرفتند و گروهک‌های مفسد انحصارطلب ملحد یا التقاطی، با هیاهو چنین وانمود کردند که جمهوری اسلامی و دولت موقت عین یکدیگرند، و بدین‌وسیله توانستند بسیاری از این جوانان ساده‌دل را به‌سوی خود جلب و با کار مداوم، آنان را برای چنین روز تلخی آماده سازند.

در این زمینه فراوان می‌توان سخن گفت، ولی امروز که کل انقلاب شکوه‌مندمان مورد تهدید قرار گرفته است و تمام جریانات ضداسلامی، وابسته، خصلتی، کج‌اندیش و... با حمایت همه‌جانبه آمریکا و اسرائیل و به‌طورکلی امپریالیسم، دست به‌دست هم داده و رویاروی انقلاب اسلامی و جمهوری برآمده از آن، ایستاده‌اند و به‌تخریب و ترور و ارعاب اقدام می‌کنند، فقط می‌توان با قاطعیت عمل کرد تا به‌یاری خدا و با تکیه بر اراده‌ی خلل‌ناپذیر خلق برای همیشه جبهه‌ی متحد ضدانقلاب را از پای درآورد یا دست‌کم از توش و توان انداخت، و تحلیل را به‌فرصت‌های مناسب دیگر موکول کرد.

طنز آقای بازرگان، آن‌جا که از انتساب آشوبگران به آمریکا برمی‌آشوبند، خود حکایت‌گر نوعی نگرش آمریکایی به‌مسایل است. می‌گویند: «این جوانان جاناباز! در خانواده‌ای آمریکایی زاده نشده و برنگشته‌اند که بتوان مزدورشان خواند»، و بدین ترتیب، تشخیص درست امام و امت را که دشمنان داخلی بزرگ‌ترین انقلاب ضدامپریالیستی - ضدصهیونیستی

معاصر؛ یعنی انقلابی که کاری ترین ضربه‌ها را به منافع آمریکا زده است و بیش از هر نهضت و انقلابی، سیاست‌های تجاوزکارانه آمریکا را رسوا نموده است و موجی انفجاری در دنیای اسلام علیه وابستگی، و شوری شگرف برای بازگشت به هویت آزادساز اسلامی ایجاد نموده است، آمریکایی می‌خوانند و اعمال و مواضع آنان را به نفع آمریکا می‌دانند، به تمسخر می‌گیرند.

این سؤال‌ها جا دارد که: آیا شاه مخلوع که گوی سبقت را از همه حکمرانان جهان سوم در سوق دادن کشور به سوی وابستگی تام به غرب و خصوصاً آمریکا و رواج فرهنگ مصرفی به عنوان پایه‌ی وابستگی ر بوده بود، در خانواده‌ی آمریکایی زاده شده یا از آمریکا برگشته بود، یا این که شاه آمریکایی نبود؟

آیا سادات خائن که - سخنرانی آقای بازرگان موضوعی را به ذهنم آورد تا به بهانه‌ی مرگ او مطلبی را درباره‌ی آن موضوع بنویسم و در پایان به آن اشاره خواهیم کرد - دست در دست بگین به قیمت خیانت به همه آرمان‌های استقلال طلبانه و ضدامپریالیستی و ضدصهیونیستی بر آستان کاخ سفید و پنتاگون زبونا نه بوسه زد، از خانواده آمریکایی بود یا برگشته از آمریکا؟ یا این که سادات آمریکایی نبود؟

آیا آقای بنی صدر که دفترش کانون هماهنگی همه نیروهای ضدانقلاب از وابستگان به رژیم سابق و سرمایه‌داران وابسته و نمایندگان طبقات مرفه و سیاستمداران ورشکسته گرفته تا خرابکاران و تروریست‌ها شده بود و آمریکا همه امیدهایش را برای بازگشت به ایران به وی بسته بود، از خانواده‌ی آمریکایی بود یا برگشته از آمریکا؟ بله، او از فرانسه آمده بود ولی فرانسه که تربیت‌کننده‌ی بانزاکت‌ترین متخصصان و سیاستمداران فهمیده و عاقل و واقع‌شناس است!!

آیا آقای رجوی که روز و روزگاری، آقای بازرگان را نماینده‌ی بورژوازی که طبق تحلیل‌های ماتریالیستی حضرات ماهیتاً آمریکایی است می‌دانست، و امروز که به منظور رهبری مقاومت ضدامپریالیستی در ایران به دامن فرانسه آویخته است! و برای تکمیل مبارزات ضدآمریکایی این اواخر سفری به آمریکا کرده است با کمال شہامت! به تمجید از بورژوازی ملی برخاسته و برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیشنهاد اتحاد با بورژواها را می‌دهد و از صمیم دل آرزو می‌کند که «تونس» به بلای ایران مبتلا نشود و حکومت مترقی «بورقیه»! به سرنوشت شاه که ایران را به سوی دروازه تمدن بزرگ می‌برد، دچار نشود و «جرج بال»،

سیاستمداران آمریکا اکیداً توصیه می‌کند که مجاهدین خلق! را به‌عنوان جناح نیرومند مخالف با رژیم ارتجاعی! ایران مورد حمایت و تقویت قرار دهند و بالاخره مورد تمجید و ستایش فراوان رادیوها و سخن‌پراکنی‌های آمریکا و اسرائیل و بی‌بی‌سی و... است، آیا آقای سعود رجوی از خانواده آمریکایی است؟ گرچه اخیراً از آمریکا به فرانسه برگشته است. و امروز، همان جوانان پاکباز، که شما به‌دفاع از آنان برخاسته‌اید، چشم و گوش بسته بر همان آقای رجوی و همپالگی‌هایشان و به‌کمک بازمانده‌های رژیم شاه و در هنگامی که بردهای رزمنده جمهوری اسلامی درگیر دفن تجاوز رژیم آمریکایی صدام هستند، به‌کشتار و حریب دست می‌زنند.

مراد از آمریکایی بودن، نحوه‌ای از دید و بینش است که به‌سادگی ابزار دست سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی آمریکا می‌شود و به‌خاطر برخورداری از همین دید و بینش، جریانی که شما بر سر آن قرار دارید همواره از مواضع ضدآمریکایی جمهوری اسلامی - البته با توضیحات خوب - گون - اظهار نارضایتی و حتی مخالفت قوی و عملی کرده است و چه نقصی در کار شما است که فردی چون امیرانتظام، جاسوس و مزدور آمریکا تا سطح معاونت نخست‌وزیر و جنگوی دولت موقت بالا می‌آید - لابد امیرانتظام هم آمریکایی نیست - والا کسی نمی‌گوید - شخص شما با آمریکا سروسری دارید.

و نیز مراد از آمریکایی بودن، انحصارطلبی دیوانه‌وار گروهک‌هایی است که چون هیچ - مدعی در میان خلق ندارند، برای رسیدن به قدرت، به‌دامن بیگانگان می‌آویزند و امروز این مریک است که پندارگرایانه برای سرنگونی جمهوری اسلامی به‌مجاهدین خلق! دل‌بسته است و بر آنان حمایت می‌نماید.

جناب آقای بازرگان، با اشارتی به‌سابقه عقیدتی، آزادیخواهی و مبارزاتی خویش، سخن را آغاز کردند تا لاحقاً، رنگ حقانیت به‌خود بگیرد. و لاحقاً عبارت بود از اعتراض به‌مشی - نامی مسؤولان و توده‌های انبوه مردم در مقابله قاطع با ضدانقلاب آشوبگر و نیز اعلام مریب آزادی‌خواهیشان! نسبت به آن‌چه در رابطه با براندازی نظام جمهوری اسلامی، طبق شرح‌هایی که از سوی جهان‌خواران تهیه شده است و به‌دست خائنان فراری که از چنگ خلق در یخته‌اند و به‌دامن یزرگ‌ترین دشمنان استقلال و آزادی ملت‌ها آویخته‌اند و نیز هواداران مریب خورده‌اشان و همسنگران! هم‌چنان در سنگر مبارزه با آن‌چه پسند خاطرشان نیست ولو - که مورد قبول اعتقادی و عملی اکثریت قاطع مردم شهیدپرور باشد، پابرجا هستند.

آقای بازرگان از سوابق خود سخن گفتند و راست هم گفتند و کسی نیز تردید ندارد که ایشان اهل قبله و «میزان» و نمازند، مبارزه کرده‌اند و به زندان رفته‌اند.

ایشان از این که اعلیحضرت! از وظایف سلطنت عدول می‌فرمایند و مرز «سلطنت» و «حکومت» قاطی می‌شد، سخن گفته‌اند و برای «آزادی» و «دموکراسی» و دستیابی به «فضای باز سیاسی!» جهت راه‌یابی به پارلمان حتی در زمان شاه، مبارزه کرده‌اند و بالاخره در این اواخر با کمال شهامت گفته‌اند که: «شاه باید برود.»

عظمت این گستاخی و شهامت! هنگامی معلوم می‌شود که بدانیم ماه‌ها پیش از این اعلام مواضع، همین مردم مکتبی مورد تمسخر و اعتراض، به خیابان‌ها ریخته و فریاد «مرگ بر شاه» برآورده و آمریکا را دچار سرسام کرده و هزاران شهید داده بودند. و نیز مدت‌ها پیش از آن، رهبر انقلاب، سرنگونی رژیم شاهنشاهی - نه تنها رفتن شاه - را به عنوان اولین هدف تغییرناپذیر انقلاب اعلام کرده بودند.

ابتکار تاریخ‌ساز! «... باید برود» یکبار دیگر هم در زمان قدرقدرتی اعلیحضرت بنی‌صدر، به کار گرفته شد ولی این بار برخلاف بار اول که مثلاً به نفع مردم و به زیان شاه، موضع گرفته شده بود، آن که می‌بایست برود نه بنی‌صدر، بلکه مجلسی بود که رکن مهم نظام جمهوری اسلامی و اساس ثبات و استقرار حاکمیت مردمی اسلام و مانع بزرگ بازگشت دیکتاتوری و اختناق در جامعه و به تعبیر امام «عصاره فضیلت ملت و برآمده از بانگ‌های الله‌اکبر مردم» است و آقای بنی‌صدر که همان روز هم ماهیت وابسته و آمریکایی و شخصیت دیکتاتورمآبشان بر کسی پوشیده نبود، می‌بایست بمانند و به وظایف خود عمل کنند!

هنگامی که آقای بازرگان بعد از مدت‌ها، مجدداً از پایگاه آزادیخواهی آن‌هم از تریبون مجلس شورای اسلامی حرکت مبارزاتی خود را با حاکمیت مظلوم شروع کردند یادم آمد: از آن روز که ضدانقلابیون اهل فکر و نزاکت! هر صبحگاه به عشق «میزان» از خانه بیرون می‌آمدند و به عشق «انقلاب اسلامی» به خانه بازمی‌گشتند.

از آن روزی که ارگان «نهضت آزادی»، هم‌نو با ارگان «دفتر هماهنگی ضدانقلاب» علیه خط امام؛ یعنی اسلام اصیل و علیه همه ارگان‌های انقلابی و شخصیت‌های کارساز و پاک‌باخته انقلاب اسلامی چون: بهشتی، رجایی، هاشمی، خامنه‌ای و... به منظور تغذیه ارگان‌های تبلیغاتی آمریکا و اسرائیل و بختیار و... مطلب می‌نوشتند و دشنام و ناسزا می‌گفتند. یادم آمد که چگونه در مقاله «فرزندان مکتبی و مجاهد» تلاش شده بود تا:

و با نیش‌های گزنده، جریان مکتبی (یعنی اکثریت قریب به اتفاق این مردم معتقد و پیرو حاکم و ایثارگر و فداکار) را جریانی خشن، متعصب، بی‌منطق، انحصارطلب و خلاصه‌گرا می‌بیند. البته به‌دیده‌ی غرب‌گرایان متمدن!) معرفی می‌کند.

جریان ملحد منافق را جریانی انقلابی که در نهایت متضمن اشتباهاتی است که با صاحب‌فایده‌هاست!! بنمایاند.

چنین وانمود کند که خط امام (که هم آمریکا را از ایران بیرون کرد و هم جریانات جرمی سازشکار را از صحنه خارج نمود)، چیزی است در حد گروهک‌های بی‌پایه و مایه‌نمای چون پایگاهی در میان خلق نداشتند، چگونه به‌دامن دشمن خلق؛ یعنی آمریکا

تلاش بدان‌جهت بود تا جریانی محافظه‌کار که به‌علت ناسازگاری با محتوای انقلاب اسلامی در صحنه سیاست جامعه به‌سختی شکست خورده و از حثیت افتاده بود، از طرف تحلیل‌گر معظم؛ مثلاً به‌کرسی داوری درباره‌ی جریانات حادعی نشانده شود و بدین طریق، به‌عنوان خطی سالم و معقول و میانه‌رو! که بالمال باید حاکمیت را مجدداً به‌دست بی‌کفایت او سپرد در جامعه مطرح شود.

و آدم آمد از آن‌چه طی دو سال و نیم گذشته از سوی آقای بازرگان و از سوی بدخواهان غرب‌زده و رفاه‌طلب منتهی از کانال نام و اعتبار آقای بازرگان بر سر انقلاب اسلامی

مضمناً آقای بازرگان، جبری مسلک نیستند و می‌پذیرند که آزادی و اختیار، ریشه در سرست آدمی دارد و اگر چنین است، همواره و در هر لحظه باید شخصیت هر انسانی را با توجه به موضوع‌گیری فعلی و انتخاب آخرش مورد ارزیابی قرار داد.

درست است که سابقه عقیدتی و مبارزاتی را به‌کلی نمی‌توان نادیده گرفت ولی همه «بها» به‌سابقه دادن، خود گمراهی بزرگ و گمراه‌کننده است و تازه هنگامی که از مواضع عقیدتی و مبارزاتی و آزادیخواهانه گذشته نیز سخن به‌میان می‌آید باید این مواضع را باز کرد و تحلیل نمود و انگیزه‌ها و زمینه‌های ذهنی آن‌ها را مورد بررسی قرار داد تا دریافت که آیا تمام این‌ها بر اساس معیارهای ارزشی اصیل اسلامی می‌توان پذیرفت یا نه.

و در این مورد بدون این‌که به‌بحث تفصیلی پردازیم همین اندازه می‌توان گفت که پیروزی انقلاب اسلامی ایران بر بینش‌ها و مواضع انقلابی بسیاری از مدعیان انقلابی‌گری در دنیای

معاصر خط بطلان کشید چه رسد بر نگرش‌ها و مواضع محافظه کارانه غرب‌گرا که به‌هرحال نمی‌توانند جز در چارچوب‌های غرب‌پسند حتی از مبارزه با ظلم و طرفداری از عدالت و حقوق بشر! تصویری داشته باشند و از همین جا است که راه بسیاری از کسانی که اهل اعتقاد و نمازند و خود مدعی مبارزات اسلامی، از اسلام ناب و انقلابی که جهان را شگفت‌زده کرده است و نیرویی برتر از همه نیروهای مادی را در صحنه سرنوشت در صحت ایثار و پایمردی این مردم مسلمان و قهرمان به‌نمایش گذاشته است، جدا می‌شود و مردم ما هم همین اسلام را می‌خواهند. پس راه دو تا است نه سلیقه و مردم هم این را خوب می‌فهمند.

و آن‌چه گذشت بر سبیل استطراد بود! به‌منظور نوشتن یادداشتی درباره‌ی «سادات» که به‌هرحال به‌بهانه‌ی مرگ این خائن بزرگ می‌بایست مطلبی نوشت.

در میان همه آن‌چه که درباره‌ی «سادات» می‌توان گفت و - چه فراوان - به‌برکت نطق آقای بازرگان خاصه وقتی از سابقه خود سخن می‌گفتند، به‌این صرافت افتادم که سادات را در رابطه با سابقه و لاحق‌ه‌اش! تند و شتابان بنگرم و بنمایانم.

سرگذشت «سادات» از عبرت‌های بزرگ روزگار است. مرگ او را مقایسه کنید با مرگ سلفش «ناصر» که جهان عرب و دنیای سوم را تکان داد و بسیاری از محرومان جهان به‌شدت بر فقدان او گریستند و امروز وقتی سادات می‌میرد، آنان که متأثر می‌شوند، ریگان و کارتر و کیسینجر و بگین و نمیری و... هستند. اما مردم؟ از سوی حکومت نظامی حتی حق شرکت در مراسم به‌خاک‌سپاری او را ندارند، چرا که کارگزاران حکومت مصر دریافته‌اند که اگر مردم بیایند، با دست‌های خود وارثان و جانشینان سادات را نیز به‌همان سرنوشتی دچار خواهند کرد که سادات دچار شد.

عکس‌العمل مسلمانان و محرومان و آوارگان فلسطین و همه آزادگان در برابر مرگ سادات، شادی و صف‌ناپذیر است و چرا، مگر سادات کیست؟

سادات سابقه‌ای خوب و درخشان داشت، وی همان افسر جوان و پرشوری است که روزی در کنار ناصر و دیگر هم‌زمان، از اعضای مؤثر سازمان افسران آزاد (ضباط‌الاحرار) بود، سازمانی ضدامپریالیست، ضدصهیونیست، ضداختناق و ضدوابستگی و طرفدار عدالت و آزادی. سازمانی که عاقبت شاه مستکبر مصر، «فاروق» را به‌زیر کشید. و همین آقای سادات در کنار ناصر رویاروی سلطه‌طلبان ایستاد و کانال سوئز به‌همت این جوانان و به‌کمک مردم مصر ملی شد.

مصر به کمک همزمانش و از جمله سادات، روزگاری مصر را به صورت قلب تپنده و مرکز پراخشجو و جان سازش ناپذیر دنیای سوم درآورده بود ولی این کانون آزادی و سادات امروز به دست همین آقای سادات (با سابقه طولانی مبارزاتی و آزادیخواهی و مبارزات سیاسی) به صورت یکی از بزرگ‌ترین پایگاه‌های تجاوز امپریالیسم در منطقه و جهان درآمده است.

عبرت بزرگی است که بنگریم چگونه افسر آزاد دیروز و یار و هم‌زم «ناصر»، طی یک کودتای شگفت‌انگیز سیاسی، میدل به دشمن اسلام و دشمن آزادی و استقلال مردم مصر و همه مردم منطقه می‌شود.

تاریخ سادات در همان سال‌های اول دهه‌ی هفتاد یا پیش از آن می‌مرد، به صورت یک شخص محبوب و احیاناً یک قهرمان از جهان می‌رفت اما امروز آن‌چه نثار او می‌گردد نفرت عمیق همه مسلمانان بیدار و همه آزادیخواهان و حقیقت‌طلبان است.

سادات، سابقه‌ی خوبی داشت ولی قضاوت درباره‌ی هر انسان را باید موکول به آخرین لحظه و نمود و یا کسی چه می‌داند شاید سادات از آغاز هم سرسپرده‌ی ابرقدرتان سلطه‌گر امپریالیستی و همگامی و همراهیش با ناصر و مبارزات آزادیخواهانه و مردم‌پس نیز به فرموده و فرمان امپریالیست‌ها و کسب وجهه ظاهری در نظر مردم صورت می‌گرفت تا به هنگام مقتضی با تکیه بر نفی سابقه ساختگی، بتواند فریبکارانه بر مردم مسلط شود و هنگامی که پایه‌های قدرتش سراسر بر سر و رقیبان را از صحنه خارج کرد و سازمان پلیس او نفس مردم را در سینه‌ها حبس کرد، مردم مصر چنان کند که فاروق هم نکرد.

هرچه هست، آن‌چه امروز از فرعون مصر؛ یعنی سادات خوش سابقه! باقی مانده است و می‌ماند که نفرت‌انگیز است و بایگانی انبوهی از پرونده‌های سیاه اعمالش جهت تثبیت و تداوم رژیم اشغالگر فلسطین و تسهیل تجاوزات آمریکا در منطقه و دشمنی با مردم و آزادی‌میرانیسم.

یک سادات مرده است ولی حقیقت هم‌چنان زنده و سرشار از توان، و این حقیقت امروز به هر کسی که در مصر در حاله‌ای از ایمان اسلامی و خشم مقدس مردم نسبت به سادات و بر قدرت‌ها و رژیم وابسته ساداتی تجلی یافته است.

امروز حرکتی عظیم در سراسر دنیای اسلام پدید آمده است که کانون زوال‌ناپذیرش در جهان اسلامی است. و کج‌اندیشان خوش سابقه و بدسابقه و بدخواهان تنگ‌نظر نیز باید فهمیده

باشند که قدرت رویارویی با ایمان و اراده توده‌های بیدار و به‌پاخاسته را ندارند.

عاقبت کار همه ختم به‌خیر باد!

والسلام!

پاسخ مهندس بازرگان به سرمقاله‌های کیهان

جناب آقای محمد خاتمی!

نماینده‌ی امام و سرپرست روزنامه‌ی کیهان

چهارشنبه ۱۵ مهرماه گذشته، که در اثر هیاهو و حملات عده‌ای از همکاران محترممان در مجلس شورای اسلامی از حق قانونی و نوبتی ۱۵ دقیقه نطق قبل از دستور محروم شده، نیمه‌کاره رها کردم و به‌صندلی خودم، که شرف جوار دارد، برگشتم و ناسزاها و ناروایی‌ها فروکش کرد، به‌طرف شما خم شده، گفتم: آیا روزنامه‌ی کیهان حاضر است متن تمام کمال نطقم را چاپ کند، فرمودید: بلی! به‌شرط آن‌که خودم هم اظهارنظری بکنم. گفتم: چه بهتر! فردا عصر از سرعت عمل -

روزنامه‌ی کیهان به تحسین درآمده، دیدم مسابقه را قبل از آن که حریف حاضر شده و یا داور سوت بکشد، برده‌اید. نه یک مقاله بلکه سه مقاله از ۱۶ تا ۱۹ مهرماه «اظهار نظر» و «اظهار لطف» فرموده، خوانندگان را گیج کرده‌اید که بدانند اصلاً بحث روی چیست و دعوا بر سر لحاف کیست؟...

حالا جناب آقای خاتمی! (و شورای محترم نویسندگان روزنامه و انجمن اسلامی کیهان) آیا حاضرید و عده‌ای را که داده‌اید، ادا فرمایید؟ پیاده شده، قدری به پای حریف بی دست و پایتان راه بروید؟ اگر انصاف وجود داشته و قرار باشد در این سال قانون، قانون مطبوعات رعایت شود، قاعده امر خواهید فرمود، این نامه و متن کامل نظم، که نسخه‌هایی از آن همان روز زیراکس و پخش شد و احتیاطاً یک نسخه تقدیمتان می‌کنم. در اولین شماره‌ی جریده‌ی اسلامی و انقلابی کیهان درج گردد. لااقل خوانندگان خودتان بدانند این جنجال که در کشور به پا کرده‌اند و به همت بعضی از آقایان نمایندگان شریف اعلام و در تاریخ ثبت شد که در ایران، آزادی عقیده و بیان، حتی در مجلس نمایندگان آن هم برای استفاده مؤدبانه و ملتسانه، خاموش کردن جنگ خانگی وجود ندارد، در چه موضوع و به چه علت بوده است.

من در آن روز یک حرفی زدم، درست یا نادرست. به قول آن مرد مؤمن آل فرعون که درباره‌ی حضرت موسی به درباریان نصیحت کرده، می‌گفت: چرا می‌خواهند کسی را که می‌گوید ارباب من خدا است بکشید، بگذارید حرفش را بزنند، اگر دروغ می‌گوید زیان آن را خودش خواهد چشید، اما اگر راست می‌گوید، وای به حال شما، از بلاهایی که خبر می‌دهد!^(۱)

من بیچاره که بعد از شش هفت ماه انتظار کشیدن نطق قبل از دستور و قرض کردن وقت از آقای صباغیان، به قول شما سکوت را شکسته، به حرف آمدم. نه زور و اسلحه‌ای در دستم بود، نه افسون و سحر کلام داشتم و نه قدرت دولتی و مقامی در اختیارم قرار داشت که به فرض سوءنیت و قصد خیانت کسی را وادار به خرابی و فساد کنم یا آتش و کشتاری به راه اندازم. پس این خشم و یورش ده بیست نفر نمایندگان و سکوت حاکی از رضای جناب آقای رئیس برای چه بود؟

۱ - و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکنم ایمانه انقتلون رجلا ان یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم و ان یک کاذبا فعلیه فعلیه کذبہ و ان یک صادقاً یصبکم بعض الذی یدعکم ان الله لایهدی من هو مسرف کذاب. ﴿سوره‌ی مؤمن، آیه‌ی ۲۹ و ۳۰﴾

مردم را هم که می‌فرمایید اکثریتشان با شما هستند و راه خود را یافته‌اند. با
ند کردن نطق که مچم بهتر باز می‌شد و رویم سیاه‌تر می‌شد! حرف‌هایم دامنه و
بدنی بیش از حدود امواج صوتی حنجره‌ام یا اف‌ام رادیوی دولتی نداشته، بدون
آنکه سروصدایی در مملکت و در دنیا به‌راه بیفتد، به‌زودی باد هوا می‌شد! آیا حق
سرد همان‌طور که خواهش کرده بودم تا آخر گوش می‌دادند و آیا حق نیست شما هم
بر متن را در روزنامه بگذارید تا همگی ثابت کنید مسلمان پیرو قرآن، مشمول
سزای خدا و هدایت‌یافته‌ی صاحب عقل هستید که فرمود: فبشر عبادالذین
ستمعون القول فیتنبعون احسنه اولئک الذین هد سبهم الله و اولئک هم
ول لایاب. من که جز ادب و احترام و دلسوزی برای همه کشته‌شدگان و برای
غلاب و ایران چیز بدی نگفته و بدی نخواستی بودم.

ما قضیه به‌غوغای آن جلسه و حقیقتان این بنده ختم نشد. هنوز از کرسی خطابه پایین
آمدم. سیم‌های روابط عمومی مجلس به‌کمیته اصناف بازار اتصال پیدا کرده، دو
روز جمعیت با پارچه‌های تعارف و تمنا، برای تظاهرات «طبیعی مردمی» به‌راه افتاد.
تیریه‌یون نماز سر چهارراه و راه‌بندان را که با نطق‌های آتشین و شعارهای علیه افراد
صد قرآن و ضد دین» به‌طرفه‌العین درست شده بود، پخش کرد. دو روز بعد در
حصه‌های نمازهای جمعه‌ی وحدت‌آفرین که باید ذکر خدا و استغفار باشد و دعوت
به‌جنگ‌زدن دسته‌جمعی به‌ریسمان الهی برای خدمت و حق در جهت تهمت و تفرقه
را تخاصم (که این همه امام منع کرده‌اند) فریادها بلند شد.

رسانه‌های گروهی و روزنامه‌های انحصاری (از جمله کیهان عزیز) از آسمان و
ریسمان با پس و پیش کردن گفته‌های بنده در گذشته و با تحریف و ادعا، به‌خالی کردن
غنده‌ها و پراکندن کینه‌ها پرداختند. گفتند و نوشتند و نوشتید که این بابا! اگر اهل نماز
و مبارزه بوده است و به‌دعوت امام قبول خدمت و فداکاری کرده از کجا معلوم مثل
سخت از اول مأمور نمک‌خوابانده آمریکا برای روز مبادا نبوده است، آزادپخواهی
و غرب‌زدگی است، ضدامام و ضدانقلاب است، فلان موقع در روزنامه‌اش
مجلس را خواسته «کی برود» گفته، تا روز انقلاب اصرار می‌کرده است شاه
حتماً سلطنت کند و یک‌کلمه از قانون اساسی جابه‌جا نشود و بعد از آن که مردم هزار
بار کشته شدند و شاه پا به‌رکاب فرار گذاشت، اعلامیه‌ی «شاه برود» را نوشت،

روزنامه‌ی میزان هم‌آهنگی با دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور مملکت داشته و چرا طرفدار آزادی قلم بوده، جسارت به دولت مردان کرده، به مکتبی‌ها نیش زده، آن‌ها و مجاهدین را فرزندان عزیز خوانده، نطق قبل از دستورش را به عوض دلسوزی به حال مردم و انقلاب و جمهوری چرا اختصاص به خوشحالی از ترور سادات نداشته است... و از این قبیل ایرادها که ارتباطی به آن نطق نداشت و تماماً در جهت لجن‌مال‌کردن و کینه‌توزی و انهدام و اعدام بر مبنای تضاد و تخاصم مارکسیستی است. بسیار طبیعی است که مملکت باید از وجود این قبیل اشخاص پاکسازی شود تا کسی سودای مبارزه و خدمت در راه آزادی و استقلال و اسلام در سر نپوراند.

بهرتر است به جواب‌گویی اتهامات و اظهارنظرهایتان بر نیایم و به خوانندگان محترم کیهان احاله دهم. در آنچه مربوط به سوابقم می‌باشد - که البته و ان شاء الله به قصد پاداش و جلب مشتری و مقام نبوده است - به کتاب‌ها و مقالات و عملیات و اعلامیه‌ها مراجعه نمایند؛ مثلاً ببینید آیا در آن زمان و شرایط که نهضت آزادی به تأسی از رهبر ملی، مصدق می‌گفت: در رژیم مشروطه سلطنتی، پادشاه سلطنت می‌کند نه حکومت. معنای این حرف چه بود؟ و چرا به جرم آن، مرحوم طالقانی و سایر نهضتی‌ها به حبس‌های ده سال و کمتر محکوم شدند و کسان دیگری از ملیون و روحانیون جرأت گفتن آن‌را نداشتند و آیا انقلابی‌ترین کلام نبود؟ هم چنین ملاحظه کنند که اعلامیه «شاه برود»، ۶ شهریورماه ۱۳۵۷ نهضت آزادی بعد از کشتار فجیع میدان شهدا بود یا چهار ماه قبل از فرار شاه در دی‌ماه ۱۳۵۷. در آن چه هم که مربوط به نطق قبل از دستور و القای شبهات و اتهامات بعد از آن می‌شود، عین نطق را از اول تا آخر ملاحظه کرده، خواهند دید چه گفته‌ام و چه خواسته‌ام...

والسلام علی من اتبع الهدی

مهدی بازرگان